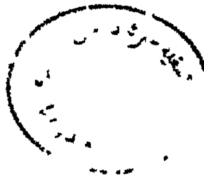
ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ



مطبع مصطفائی طبع شد
دہلی مصطفا محمد خان ۱۲۶۲



۲

داخله نمبر	۲۴۶۳۴
فن	سیر ۸۰
کتاب نمبر	۱۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد سپاس خدای تبارک و تعالی کشاینده درهای عطا بخشنده خلعتهای هدی و درود
و سلام بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند
هادی راه ظاهر مر آنکس را که راه راست جوید و الزام با پیر بر یکه از حد فرمان گذرد
و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنانکه زنده ساختند سنت را تا قیام قیامت
میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله له فی الآخرة و الاولی که بعض اعزه
احباب و اجلهٔ اولی الالباب وفقهم الله لما یحب و یرضی و جعل مآلهم الی الدرجات
العلی ازین فقیر ترجمهٔ کتاب نور العیون فی تلخیص سیر الامین المامون که فراهم آورده
علامهٔ زمان شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشتهر بسید الناس ست قدس الله
سره العزیز درخواستند از اجابت مسئول ایشان چاره ندید و در بعض مواضع
بسبب ضعف روایتی که مصنف اختیار کرده یا مثل آن از اسباب زیادت
و نقص و تبدیل تصرف کرد تقبل الله ذلک منی و منه و جعله خالصا لوجهه الکریم
انه قریب مجیب رؤف رحیم و سمیته بسرور المحزون فی ترجمة نور العیون پیغامبر

نام محمدست صلی الله علیه وسلم ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر
بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان
اینقدر متفق علیه است و ما بعد عدنان تا حضرت آدم علیه السلام اختلاف بسیار است
و مادر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمنه است بنت وهب بن عبد مناف بن زهره
بن کلاب بن مره و ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه متحقق شد از
شهر ربیع الاول از سالی که واقعهٔ فیل در آن بود و بعض گفته اند بتاریخ دوم و بعض گفته اند بتاریخ سیوم و بعض گفته اند
بتاریخ دوازدهم و غیر این اقوال نیز گفته اند بالجمله شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا چهارده کنگره و بمرد
آتش فارس مرده بود پیش از آن بهزار سال و خشک شد چشمه ساوه و شیر داد
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم حلیمه بنت ابی ذویب و نزدیک حلیمه شگافتند سینه
آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد از آن که بیرون
آوردند نصیب شیطان را از آنجا و نیز شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ثویبه
کنیزک ابی لهب و در کنار داشت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ام ایمن حبشیه که
نامش برکه است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام ایمن را میراث یافته بودند
از پدر خود عبد الله پس چون کلان شدند آن را آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه
دادند و وفات یافت عبد الله والد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در شکم والدهٔ خود بودند و بعض گفته اند که طفل دو ماهه بودند و بعض گفته اند
طفل هفت ماهه و بعض گفته اند طفل هشت ماهه و وفات یافت والدهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم طفل چار ساله بودند و بعض گفته اند
طفل شش ساله و متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد جد آنحضرت عبد المطلب

چون عمر شریف به هشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبد المطلب وفات یافت پس متکفل پرورش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد ابو طالب و چون عمر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدوازده سال و دو ماه و ده روز رسید بیرون آمد همراه عم خود ابو طالب بجانب شام پس چون بشهر بُصری رسیدند آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بحیرا راهب دید و شناخت بعلامتی که میدانست پس پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و دست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گرفت و گفت این رسول رب العالمین ست خواهد فرستاد این را خدا تعالی تا رحمت باشد جهانیان را هر آئینه وقتیکه شما آمدید نه ماند هیچ سنگی و نه درختی مگر که بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده نمی کند مگر پیغمبر را و هر آئینه صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت ابو طالب را اگر ایشان را بجانب شام بری البته خواهند کشت یهود پس ابو طالب آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بمکه باز فرستاد بعد از ان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند با میسره غلام خدیجه رضی در تجارتی که برای خدیجه بود و پیش از انکه در عقد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آید پس چون داخل شدند در شام فرود آمدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیر سایه درختی نزد صومعه راهبی پس گفت آن راهب که فرود نیامده ست زیر این درخت هیچگاه مگر پیغامبر و می گفت میسره که چون نیم روز میشد و گرمی بنهایت میرسید دو فرشته فرود می آمدند و بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سایه می کردند و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ان سفر رجوع کردند در نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و در ان حال عمر شریف بست و پنج سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند و چون عمر شریف به سی و پنج سال رسید حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را بدست شریف خود و چون عمر شریف بچهل سال و یک روز رسید خدا تعالی آنحضرت را

را صلی الله علیه وسلم فرستاد به نبوّت وانذار وبشارت وآمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم

جبرئیل علیه السلام در غار حرا پس گفت اِقْرَأْ یعنی بخوان فرمودند من خواننده نیستم

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه بنهایت رسید مشقت

من بعد ازان مرا بگذاشت پس گفت اِقْرَأْ یعنی بخوان باز گفتم خواننده نیستم باز مرا تنگ

در بر گرفت و در نوبت سیوم گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِیْ خَلَقَ تا قوله تعالی مَا لَمْ یَعْلَمْ و

ابتدای نبوّت بود در بعض اقوال روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الاول بعد ازان بآواز بلند

اظهار کردند حکم خدا تعالی را و رسانیدند پیغام او را و در نیکوخواهی قوم دریغ نداشتند اهل

مکه از فرط بیدانشی بایذا برخاستند و محاصره کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در شعب

پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقامت کردند در انجا در محاصره مدتی کم از سه سال و اهل بیت نیز

در محاصره ماندند بعد ازان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند از محاصره دران وقت

عمر شریف چهل و نه سال بود بعد ازان بهشت ماه و بیست و یک روز وفات یافت ابوطالب

و وفات یافت خدیجه بعد ابیطالب بسه روز چون عمر شریف به پنجاه سال و سه ماه رسید

در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم جن نصیبین آمدند و اسلام آوردند و چون عمر

شریف به پنجاه و یکسال و نه ماه رسید خدا تعالی آنحضرت را بمعراج مخصوص گردانید

نخست از ما بین زمزم و مقام ابراهیم برداشته بسوی بیت المقدس بردند بعد ازان

براق حاضر کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران سوار شدند بعد ازان برداشته شدند

آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوی آسمانها و فرض گردانیده شد نماز پنجگانه و چون عمر

شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول

و داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آنجا اقامت نمودند ده سال تمام بعد ازان متوفی

شدند هم در انجا و در تاریخهای مذکوره علما را اقوال مختلفه هست که در کتب مطوله توان

یافت و بود غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدت بیست و پنج و بقولی بیست و هفت

[illegible]

کارزار کردند از آنجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی المصطلق و خیبر
و طایف و بقولی در وادی القری و غابه و بنی نضیر نیز کارزار واقع شده بود و
بودند مبعوث آنحضرت صلی الله علیه وسلم قریب به پنجاه و بعث عبارت از آنست
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری بجانبی فرستند و خود در آن لشکر نباشند و
حج گزاردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن که حج فرض شد یکبار و قبل از آن
دو بار حج گزارده بودند و بیرون آمدند از خانه خود در حجة الوداع در روز شنبه بعد
از آنکه شانه کردند و روغن خوشبوی در بدن مالیدند پس فرود آمدند بذی الحلیفه و آنجا
شب گذرانیدند و فرمودند امشب بمن آینده آمد از جانب پروردگار من و گفت
نماز کن درین وادی مبارک و بگو عمرة فی حجة حاصل معنی این کلمه آنست که نیت
حج و عمره هر دو کن و این را در فقه قران گویند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه روز یکشنبه وقت صبح از جانب ثنیه
کداء و طواف کردند برای قدوم پس پویه پویه رفتند درین طواف سه بار و باهستگی
رفتند چهار بار بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفا و سواره میدویدند در وسط
وادی بعد از آن امر کردند کسانی را که هدی همراه خود نیاورده بودند بآنکه فسخ کنند نیت
حج را و عمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس چون روز ترویه رسید و آن
تاریخ هشتم است از ماه ذیحجه متوجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و
عشا خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد
روان شدند بسوی عرفه و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرفه
خیمه برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وادی نمره که طرف وادی عرفات است
زده بودند پس در آن خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زائل شد آنگاه
خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعه جمع کردند بیک اذان و دو اقامت بعد

بعد ازان روان شدند بسوی موقف که وسط وادی عرفات ست و آنجا پیوسته دعا
و تهلیل میگفتند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد ازان روان شدند بسوی مزدلفه بعد
غروب و آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح گزاردند بعد ازان وقوف کردند در مشعر الحرام تا آنکه
روشن شد وقت بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی پس انداختند
در جمرة العقبه هفت سنگریزه و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند پیاده بر سه جمره را
هفت هفت سنگریزه ابتدا می کردند بآن جمره که متصل خیف ست و خیف زمین نشیب را
گویند و مراد اینجا جائی ست که مسجد منی دران واقع ست بعد ازان بجمرهٔ میانه بعد ازان
بجمرهٔ عقبه و دراز می کردند دعا را نزدیک جمرهٔ اولی و ثانیه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نحر کردند در اول روز از ایام منی و روان شدند بسوی کعبه و طواف کردند هفت شوط
بعد ازان بسقایه آمدند و آنجائی ست که آب زمزم دران جمع میکنند پس از آنجا آب
تناول فرمودند بعد ازان بمنی رجوع کردند و چون سیوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند
و بمحصب فرود آمدند و از آنجا عمره کردند عائشه رضی الله عنها را که از تنعیم احرام بسته عمره
تمام کنند و بعد ازان امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف وداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه عمر مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم شصت و سه بود و بودند در ماه ذی قعده و بودند آنحضرت میانه قد سفید رنگ آمیخته بسرخی سینه فراخ هر دو شانه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدری بعد بود و موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر تا
نرمهٔ گوش و بحد پیری نرسیده بودند و در سر و ریش آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیست
موی سفید بودند بر روشن می درخشید روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند ماه شب
چهاردهم نیک تن و معتدل بدن بودند اگر خاموش میشدند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم
مهابت و بزرگی و اگر سخن میگفتند ظاهر میشد بر آنحضرت صلعم لطف و نازکی اگر کسی از
دور میدید جمال و نازکی ادراک میکرد و اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی می فهمید
شیرین گفتار بودند آنحضرت صلعم و گشاده پیشانی دراز و باریک ابرو غیر پیوسته بلند

بیان حلیهٔ شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم

جبل الرحمة ۱۲

جبل قزح ۱۲

بینی نرم رخساره کشاده دهان روشن و کشاده دندان میان دو شانهٔ آنحضرت صلی الله
علیه وسلم خاتم نبوت بودی گفت صفت کنندهٔ آنحضرت صلعم که ندیده ام پیش ازان
حضرت و نه بعد آنحضرت صلعم مثل آنحضرت و آنحضرت صلعم فرمودند نام من محمد
و احمد و ماحی که بسبب من نابود می کند خدایتعالی کفر را و حاشر که پیش از همه محشور خواهم شد
و عاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد شد و در روایت دیگر مقفی و نبی التوبه و نبی الرحمه و نبی
الملحمه نیز آمده و خدایتعالی آنحضرت را اسمی ساخت به بشیر و نذیر و رؤف و رحیم و رحمة للعالمین
و محمد و احمد و طه و یس و مزمل و مدثر و عبد در آیه سبحان الذی اسری بعبده لیلا و عبد الله
در آیه و انه لما قام عبد الله یدعوه و منذر در آیه انما انت منذر و اسماء دیگر نیز علما ذکر
کرده اند و این اسما همه بیان صفات آنحضرت ست صلعم و سوال کرده شد عایشه رضی الله
عنها از خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت بود خلق آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرآن مجید بخشم می آمدند بموافق غضب قرآن و خوشنود می شدند بر حسب خوشنودی
قرآن و بخشم نمی آمدند برای نفس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود ولیکن وقتیکه ضایع
کرده میشد حقی از حقوق خدایتعالی انتقام می کشیدند محض برای خدا و چون بخشم می آمدند
هیچکس تاب خشم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیداشت و بودند آنحضرت شجاع ترین مردم
و سخی ترین و کریم ترین ایشان هرگز نبود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدهیم و شب
نمی ماند در خانهٔ آنحضرت دیناری و نه درهمی اگر باقی می ماند چیزی و نمی یافتند کسی را که بگیرد و
بناگاه شب میشد هرگز بخانهٔ خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه شوند ازان چیز و برسانند
آنرا بمستحقان و هرگز نمی گرفتند از آنچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی مال بیت المال مگر
قوت یکسالهٔ اهل خود از ارزان ترجنسی که بدست می آمد مثل خرما و جو بعد ازان
ایثار می کردند دیگران را از قوت اهل خود تا آنکه احیانا محتاج میشدند بقوت پیش
از گذشتن سال و آنحضرت بودند راست گوترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده ترین

ترین ایشان در عهد و نرم ترین ایشان در خصلت و نیکوترین ایشان در صحبت و حلیم ترین
مردم و باحیاتر از دختر ناکدخدا که در پردهٔ خود باشد و فرو انداخته نظر بر زمین بود نظر
آنحضرت صلعم بسوی زمین زیاده تر از نظر آنحضرت صلعم بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بگوشهٔ چشم بود و بودند بسیار ترین مردم باعتبار تواضع قبول میفرمودند
دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق ترین مردم بر خلق الله
کج میساختند آوند را برای گربه پس بر نمی‌داشتند آن را تا وقتیکه سیراب شود آن گربه از غایت
شفقت و بودند عفیف ترین مردم یعنی شهوات و لذات بر نفس نفیس غالب نبودند و
بسیار ترین مردم در گرامی داشتن یاران خود دراز نمی کردند پای مبارک خود را در میان
ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب ازدحام تنگ میشد و زانوی آنحضرت صلعم
پیشتر نمی شدند از زانوی همنشین خود هر که آنحضرت صلعم را ناگاه دیدی هیبت خوردی و
هر که صحبت داشتی بنهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت را صلعم رفیقان بودند که نشسته بودی
گرداگرد آنحضرت صلعم بودندی اگر آنحضرت صلعم چیزی میفرمودند ایشان خاموش شدندی
تا سخن آنحضرت صلعم شنوندو اگر بچیزی امر میفرمودند شتاب کردندی بسوی فرمان
آنحضرت صلعم ابتدا بسلام می کردند با هر که ملاقات می نمودند و تزیین و تجمل میکردند برای
ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و خبر میگرفتند از اصحاب و سوال میکردند از
احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت وی میکردند و اگر در سفر رفته بودی برای او
دعا می کردند و اگر مرده بودی در حق وی انا لله و انا الیه راجعون می گفتند و از پس او
دعا میفرستادند و اگر از کسی معلوم میکردند که آزرده شده است بسوی او میرفتند تا آنکه داخل
شوند بروی در خانهٔ وی و بیرون می آمدند بسوی باغهای یاران خود و میخوردند ضیافت
ایشان را و استمالت میکردند دل اشراف قوم را و گرامی میداشتند اهل فضل را و دریغ
نمی داشتند تازه روئی از هیچکس و قبول میکردند عذر عذر آرنده توانا و ناتوان نزدیک

آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سخن راست گفتن یکسان بودی و نمیگذاشتند هیچکس را که
پس پشت آنحضرت صلعم راه رود میفرمودند بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمیگذاشتند
هیچکس را که پیاده رود همراه آنحضرت صلعم وقتی که سواره میرفتند تا آنکه او را نیز سوار کنند پس
اگر وی از سوار شدن امتناع کردی میفرمودند از من پیشتر رو تا مقام مطلوب خود خدمت
میکردند کسی را که خادم آنحضرت صلعم بودی و آنحضرت را صلعم غلامان و کنیزکان بودند
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بران جماعه بلندی و تمیز نمی کردند در خوردنی و پوشیدنی
انس گفت رضی الله عنه که خدمت کردم آنحضرت را قریب ده سال پس قسم بخدا که
صحبت نداشتم با آنحضرت صلعم در حضر و نه در سفر مگر خدمت آنحضرت صلعم مرا بسیار
بود از خدمت من آنحضرت صلی الله علیه و سلم را هیچگاه نگفتند مرا اُف و آن کلمه
تنگدلی و ناخوشی ست و نفرمودند چیزی را که کردم چرا کردی و نه چیزی را که نکردم چرا (بهندی اپهون ۱۲)
نکردی و بودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سفری پس امر کردند بدرست ساختن
گوسفندی پس شخصی گفت ذبح این بر ذمهٔ من دیگری گفت پوست کندن این
بر ذمهٔ من دیگری گفت پختن این بر ذمهٔ من آنحضرت صلعم فرمودند هیمه آوردن
بر ذمهٔ من آنجماعه عرض کردند که بجای آنحضرت صلعم ما این کار را کفایت کنیم فرمودند
میدانم که شما بجای من کفایت توانید کرد و لیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم و بلندی
جویم بر شما هر آئنه حق تعالی مکروه میدارد از بندهٔ خود این خصلت را که متمیز باشد از
میان یاران خود بعد از ان ایستادند و جمع کردند هیمه را و بودند آنحضرت صلعم در سفری
پس فرود آمدند از اشتر بسوی نماز بعد از ان رجوع کردند بسوی شتر پس بعض اصحاب
آنحضرت عرض کردند یا رسول الله کجا میروید فرمودند میخواهم که بند کنم پای شتر خود را
عرض کردند که ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد طلبد از مردمان اگرچه
در یک پاره از مسواک باشد و آنحضرت صلعم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر با ذکر

باذکر الله تعالی و چون میرسیدند بجماعتی می نشستند همانجا که منتهی می شد مجلس یعنی اول
که بمجلس رسیدند همانجا می نشستند و قصد صدر مجلس نمیکردند و بهمین خصلت امر میکردند
مسلمین را هر یکی را از همنشینان خود نصیب وی میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اکرام
و توجه مبذول میداشتند نمیدانست همنشین آنحضرت صلعم که کسی گرامی ترست از وی یک
آنحضرت صلعم یعنی بوجهی با هر یکی بشاشت می کردند که هر کسی میدانست که وی گرامی تر است
و اگر کسی با آنحضرت صلعم می نشست آنحضرت صلعم برنمیخاستند ازان مجلس تا آنکه آن
شخص برخیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید پس طلب اذن می کردند از وی و روبروی
کسی نمیگفتند آنچه وی ناخوش دارد و مقابله نمی کردند بدخوئی و بی ادبی کسی را بمانند آن
بلکه عفو می کردند و در می گذشتند و عیادت بیماران میکردند و فقیران را دوست میداشتند
و با ایشان همنشینی میکردند و بر جنازهٔ ایشان حاضر میشدند و حقیر نمیدانستند هیچ فقیر را
بسبب فقر او و هیبت نمیخوردند از هیچ پادشاه بسبب پادشاهی او و بزرگ میداشتند
نعمت الهی را اگرچه اندک باشد و بنکوهش یاد نمی کردند از ان نعمت هیچ خصلت را
هرگز عیب نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن طعام داشتند تناول کردند و الا ترک نمودند
و خبرداری احوال همسایه میکردند و مهمان را گرامی میداشتند و بودند آنحضرت صلی الله
علیه و سلم زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان در تازه روئی هیچ وقت بر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم نمی گذشت در غیر عمل برای خدا تعالی یا اشتغال بحاجت ضروری
و اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر اختیار کردند آسان ترین آنها الا آنکه در وی
قطع رحم باشد و اگر قطع رحم میبود از وی دورترین مردم بودندی یعنی بابلغ وجوه از
احتراز می کردند میدوختند پاپوش خود را و پیوند میکردند جامهٔ خود را و سوار میشدند بر اسب
و استر و دراز گوش و ردیف میساختند پس پشت خود غلام و غیر آن را و مسح میکردند
روی اسب خود را بگوشهٔ آستین خود یا بگوشهٔ چادر خود و آنحضرت صلعم دوست میداشتند

فال را و ناپسند میکردند طیره را و فال عبارت ازان ست که کسی چون بکاری متوجه شود
و کلمهٔ نیک بگوش وی رسد مثل یا راشد و یا سالم باستماع آن خوشوقت شود و طیره عبارت
از شگون بدست که از گذشتن حیوانات بجانب راست و چپ یا آواز کردن زاغ و مانند
آن گیرند و چون حاصل میشد چیزی که آن را دوست میداشتند میفرمودند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِیْنَ و چون حاصل میشد چیزی که آن را ناپسند میکردند میفرمودند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ
و چون بعد فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام برداشته میشد میفرمودند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَآوَانَا وَجَعَلَنَا مُسْلِمِیْنَ و بیشتر نشستن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بقبله بودی بسیار میکردند ذکر و کم می گفتند سخن بیهوده و دراز میکردند نماز را و کوتاه میساختند
خطبه را و طلب مغفرت میکردند از خدای تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیده میشد
سینهٔ مبارک را در حال نماز آوازی مثل آواز جوش دیگ مس بسبب بکاء و آنحضرت
صلعم روزه میداشتند روز دوشنبه و روز پنجشنبه و سه روز از هر ماه و روز عاشورا
و کم بود که روز جمعه بی روزه باشند و در هیچ ماهی بیرون رمضان چندان روزه نمیداشتند
که در شعبان و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که در خواب میرفتند
چشمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نمی خفت دل آنحضرت صلعم بسبب انتظار وحی
و متوجه شدن بجانب قدس چون آنحضرت می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت صلعم
و غطیط از آنحضرت ظاهر نمیشد و آن صوت منکرست که از بعض خفتگان شنیده میشود
و چون میدیدند در خواب چیزی که پسند نمی کردند می گفتند هُوَ اللّٰهُ لَا شَرِیْکَ لَهٗ و چون
بمحل خفتن آرام می گرفتند می گفتند رَبِّ قِنِیْ عَذَابَکَ یَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَکَ و چون
بیدار میشدند می گفتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ و نمیخوردند صدقه
و تناول میکردند هدیه را و صدقه آنست که برای طلب ثواب بفقیران دهند و خصوصیت
این شخص منظور نباشد و هدیه آن ست که برای اکرام این شخص باشد و اگر کسی هدیه بخدمت

بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می فرستاد آنحضرت صلعم بمقابله آن مثل آن یا بهتر
ازان بآن شخص عنایت می کردند و تکلف نمی کردند در خوردنی و در وقت فاقه شدت
جوع سنگ می بستند بر شکم خود تا بیطاقت نشوند خدا تعالی آنحضرت را صلعم کلید خزاین
زمین عطا کرده بود پس آنرا قبول نکردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت خورده اند
نان با سرکه و فرمودند نیک نان خورش ست سرکه و خورده اند گوشت ماکیان و حبار
و آن طایری ست معروف و دوست میداشتند کدو را و گوشت دست بزو و فرمودند بخورید زیت و در بدن مالید او را هر آئینه که وی درخت مبارک ست و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میخوردند بسه انگشت و بعد فراغ می لیسیدند آن انگشتان را و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خورده اند نان جو را با خرمای خشک و خربزه با خرمای تر و بادرنگ را
با خرمای تر و خرما را با سکه و رغبت میداشتند با شیرینی و شهد و آب نشسته میخوردند
و در میان آب نوشیدن سه بار آوند را از دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند
که آب باقی مانده را با صحاب عنایت کنند از جانب راست خود شروع میکردند بکبار
شیر آشامیدند آنگاه فرمودند هرکه چیزی از ماکولات خورد باید که بگوید اللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا خَیْراً
مِنْهُ و هرکه شیر آشامد باید که بعد ازان بگوید اللّٰهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِیْهِ وَزِدْنَا مِنْهُ و فرمودند نیست
چیزی که کفایت کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو غیر شیر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
می پوشیدند جامهٔ پشمین و در پا می کردند نعل دوخته و پیوند کرده و تکلف نمی کردند
در پوشیدنی و بهترین جامها نزدیک آنحضرت صلعم قمیص بود و چون جامهٔ نو
می پوشیدند می گفتند اللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ کَمَا اَلْبَسْتَنِیْهِ وَاَسْئَلُکَ خَیْرَهٗ وَخَیْرَ مَا صُنِعَ لَهٗ و خوش میشدند
از جامهای سبز و احیانا یک چادر می پوشیدند که چیزان بر آنحضرت نبود می بستند
دو گوشهٔ او را میان دو شانهٔ خود و نماز گزاردند دران یک چادر باین کیفیت و آنحضرت
دستار می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانهٔ خود یعنی شمله و

می پوشیدند روز جمعه چادر سرخ بعضی گفته اند آن چادر مخطط بود بخطوط سرخ و می پوشیدند
انگشتری از سیم که نقش آن محمد رسول الله بود در خنصر دست راست و گاهی در
خنصر دست چپ و خنصر نام خردترین انگشتان ست و دوست میداشتند خوشبوها
و ناخوش میشدند از بوی بد و میفرمودند هر آئینه الله تعالی نهاده ست لذت من در
زنان و خوشبو و گردانیده ست سردی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند
غالیه و آن خوشبوئی ست مرکب و نیز مشک را تنها و بخور میگرفتند از عود و کافور
و سرمه میکردند باثمد و آن قسم اعلی ست از اقسام سرمه و گاهی سرمه میکشیدند
سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ و گاهی سرمه میکردند در حالت صوم و
بسیار استعمال میکردند دهن را در سر و ریش خود و استعمال دهن میکردند یک روز
(روغن زیت و غیره ۱۲)
درمیان و سرمه میکردند برعایت عدد طاق و دوست می داشتند ابتدا کردن از
جانب راست در شانه کردن و نعلین پوشیدن و طهارت کردن و در همه کار
و نظر میکردند در آئینه و در سفر از آنحضرت جدا نمی شد چند چیز شیشه دهن و سرمه دان
و آئینه و شانه و مقراض و مسواک و سوزن و رشته و آنحضرت صلعم مسواک میکردند
شبی سه بار پیش از آنکه بخواب روند و بعد خواب چون بتهجد برمیخاستند و وقت آمدن
برای نماز صبح و آن حضرت صلعم حجامت میکردند یعنی خون میکشانیدند و آنحضرت
مزاح میکردند و نمی گفتند در مزاح مگر سخنی راست یکبار شخصی بخدمت آنحضرت آمد
و گفت یا رسول الله سوار کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچهٔ ماده شتر گفت
بچه مرا نتواند برداشت آنزمان دیگران گفتند نمیباشد شتر مگر بچهٔ ماده شتر و دیگر بار زنی بخدمت
آنحضرت صلعم آمد و گفت یا رسول الله شوهر من بیمار ست و وی حضرت را صلعم
می طلبد فرمودند همانا شوهر تو آنست که در چشم وی سفیدی ست مراد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سفیدی پیغوله چشم بود و آن زن سفیدی مذموم که مانع نظر باشد

باشد فهید پس بازگشت آن زن و بگشاد چشم شوهر خود شوهرش گفت تراچه شد که
چشم من میگشائی گفت خبر داده ست مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در چشم تو
سفیدی ست شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدی ست و
زن دیگر بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کرد یا رسول الله دعا کن
بجناب خدایتعالی تا مرا در بهشت داخل کند فرمودند ای ام فلان در بهشت هیچ
پیرزال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه کنان از مجلس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بازگشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد در بهشت در حالت پیری یعنی از سر نوجوان
خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت در آید هر آئینه خدایتعالی میفرماید انا انشاناهن
انشاءً فجعلناهن ابکاراً عرباً اترابا معنی این آیت بحسب اقتضای این حدیث
چنین باشد که ما پیدا کنیم مومنات را پیدا کردن دیگر یعنی در حشر پس گردانیم ایشان را
دختران جوان والله اعلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخست در عقد نکاح آوردند
خدیجه بنت خویلد را و سابقاً این قصه مذکور شد بعد از ان سوده بنت زمعه را
و وی نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیر شد و آنحضرت خواستند که طلاق دهند
وی را پس نوبت خود بعایشه رض داد و گفت مرا بمردان هیچ کار نیست مقصود من آن است
که برانگیخته شوم در ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان عایشه بنت ابی بکر
صدیق را بنکاح آوردند در مکه پیش از هجرت بدو سال و بقولی پیش از هجرت بسه سال
در ماه شوال و وی آنوقت شش ساله بود و هم بستر ساختند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم وی را در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و وی نه ساله بود و آنحضرت
وفات یافتند و وی هیژده ساله بود و وی وفات یافت بمدینه هفدهم رمضان
سنه پنجاه و هشتم و در بقیع مدفون شد و غیر این نیز نقل کرده اند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هیچ بکر را بجز عایشه رض تزوج نکرده اند و کنیت وی ام عبدالله ست بعد

بیان ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ازان حفصہ بنت عمر فاروق را بنکاح آوردند بروایتے آمدہ کہ آنحضرت ص
ویرا طلاق دادند پس نازل شد جبرئیل و گفت کہ خدایتعالی شمارا میفرماید کہ رجعت کنید
زیرا کہ حفصہ بسیار روزہ دار و نماز گزارست و بروایتی آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
رجعت کردند بجہۃ مہربانی بر عمر رضی اللہ عنہ واللہ اعلم و بنکاح آوردند ام حبیبہ بنت
ابی سفیان را وویرا ان وقت در حبشہ بود و مہر ادا ورا از طرف آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نجاشی بادشاہ حبشہ چار صد دینار و متولی نکاح او شد عثمان بن عفان رض و بعو بنی
خالد بن سعید بن العاص وفات یافت سال چہل و چہارم و بنکاح آوردند ام سلمہ رض
را و وفات وی سال شصت و دوم واقع شد و وی آخرین ازواج آنحضرت ست
صلی اللہ علیہ وسلم در وفات و بقولی آخرین ہمہ میمونہ بودہ ست و بنکاح آوردند زینب
بنت جحش را و وی دختر عمۃ آنحضرت بود اولاً در عقد نکاح زید بن الحارثہ مولی آنحضر
صلعم آمد بعد ازان وی طلاقش داد انگاہ در ازواج طاہرات داخل شد وفات یافت
بمدینہ سال بستم و وی اولین ازواج آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم در
وفات بعد ازان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اولین کسے ست کہ بر داشتہ
شد بر نعش مراد از نعش آن ست کہ بر جنازہ چوبی چند مضبوط ساختند بشکل گہوارہ تا
باستر باشد و بنکاح آوردند جویریہ بنت حارث را و وی در غزوہ بنی مصطلق
اسیر شدہ بود پس در حصہ ثابت بن قیس افتاد او مکاتبش ساخت پس بخدمت
آنحضرت آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن خوش شکل بود آنحضرت
فرمودند آیا نکنم بہتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواہم ترا وی بامعنی
راضی شد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن مبلغ ادا ساختند و بنکاح آوردند وفات
یافت سال پنجاہ و ششم و بنکاح آوردند صفیہ را و وی از اولاد حضرت ہارون
بود اسیر شد در غزوہ خیبر پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آزادش کردند و آزاد کردن

کردن مہر او ساختند وفات یافت سال پنجاہم و بنکاح آوردند میمونہ را و وی خالہ خالد
بن الولید و عبداللہ بن عباس است وفات یافت ہمانجا کہ آنحضرت آنجا او را بنکاح آوردہ بودند نام
آن موضع سرف ست سال پنجاہ و یکم و بقولی سال شصت و ششم و بر تقدیر اخیر آخر
ازواج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باشد در وفات و این جماعۂ مذکورات آنانند کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از سر ایشان انتقال کردہ بودند و ایشان بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم باقی ماندہ بودند غیر خدیجہ و بنکاح آوردند زینب بنت خزیمہ را سال سیم از ہجرت
و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زندہ نماند مگر اندکی دو ماہ یا سہ ماہ آنگاہ وفات
یافت و بجز ایشان جماعۂ بودند کہ آنحضرت صلعم آنہا را بنکاح آوردند یا خطبہ کردند
و این امر بانجام نرسید از انجملہ فاطمہ بنت ضحاک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را
بنکاح آوردند و چون آیۂ تخییر نازل شد وی مخیر کردند در آنکہ در صحبت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم باشد یا دنیا اختیار کند وی دنیا را اختیار کرد و پس آنحضرت او را جدا ساختند
بعد از ان پشک شتر التقاط می کرد و می گفت من بدبختم کہ اختیار کردم دنیا را و
از انجملہ شراف خواہر دحیۂ کلبی بزنی خواستند او را و دخول نکردند و خولہ بنت ہذیل
و وی ہمان ست کہ بخشیدہ نفس خود را با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بغیر مہر
در نکاح آمد و بقولی بخشندہ نفس خود ام شریک بود و اسماء جونیہ گویند چون آنحضرت
خواستند کہ دست بوی ساانند گفت اعوذ باللہ منک بخدا می پناہم از تو پس آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم مفارقت کردند و عمرہ بنت یزید و زنی از غفار و عالیہ بنت ظبیان
و اینہمہ را طلاق دادند قبل از دخول و بنت الصلت و وی بمرد پیش از انکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آنحضرت خواستند کہ نزدیک شوند
فرمودند ہبی لی نفسک نفس خود بمن دہ گفت ہیچ زن رئیسہ نفس خود را بازاری میدہد
پس آنحضرت او را جدا ساختند و خطبہ کردند زنی را پس پدرش گفت کہ وی داغ سفید

دارد و بوی هیچ علت نبود چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند
زنی را از پدرش و وی صفت وی بیان کرد و گفت زیاده ازین آنست که گاهی
بیمار نشده ست فرمودند او را نزدیک خدا هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر
ازواج آنحضرت پانصد درهم هر زنی را و این قول اصح اقوال است مگر صفیه و ام حبیبه
چنانکه گذشت آنرا **اولاد آنحضرت** صلی الله علیه و آله وسلم یکی قاسم ست و کنیت

بیان اولاد آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنام وی بود پس آنحضرت را ابو القاسم می گفتند و عبد الله
که طیب و طاهر هر دو لقب وی ست و بقولی طیب غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام
کلثوم و فاطمه و فاطمه خردترین دختران آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و این پسران
مردند پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند و مسلمان شدند
و این جماعه همه از بطن خدیجه بودند بعد از ان از بطن ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم پیدا
شد و طفل هفتاد روزه شده درگذشت و بقولی هفت ماهه و بقولی هیژده ماهه و
اولاد آنحضرت همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات یافتند الا فاطمه
که وفات وی بعد آنحضرت بود بشش ماه پس زینب در نکاح ابی العاص بود بزاد
برای وی پسری علی نام که در حالت صغر درگذشت و دختری امامه نام که چون
جوان شد امیر المومنین علی او را بنکاح آوردند بعد از فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل بن
الحارث بنکاح آورد و از وی پسری زاد یحیی نام و فاطمه رضی الله عنها در نکاح
امیر المومنین علی بود بزاد برای وی حسن و حسین و محسن و رقیه و زینب و ام کلثوم
محسن در صغر درگذشت و رقیه نیز قبل بلوغ درگذشت و زینب را عبد الله بن جعفر
بنکاح آورد پس بزاد برای وی پسری علی نام و نزدیک وی بمرد و ام کلثوم را
بنکاح آورد امیر المومنین عمر رض پس پسری زید نام برای او بزاد و بعد عمر عون بن
جعفر بزنی خواست بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و رقیه بنت

بنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بود و پس آورد
برای او پسری عبد الله نام در صغر سن بگذشت و رقیه وفات یافت روزی که زید
بن الحارث بشارت فتح بدر بمدینه آورد و پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد ام کلثوم
و وی نیز در عقد عثمان رضه متوفی شد در ماه شعبان سال نهم و پیش از عثمان رقیه
نزدیک عتبه و ام کلثوم نزدیک عتیبه هر دو پسران ابولهب بودند **اسامی اعمام و**
و عمات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حارث و قثم و زبیر و حمزه و
عباس و ابوطالب و عبد الکعبه و حجل و ضرار و غیداق و ابولهب و صفیه
و عاتکه و اروی و ام حکیم و برّه و امیمه از ین جماعه اسلام آوردند سه کس حمزه
و عباس و صفیه **اسامی موالی** آنحضرت صلی الله علیه وسلم زید بن الحارثه و
پسر وی اسامه و ثوبان و ابوکبشه و وی در بدر حاضر بود در روزی که عمر رضی الله عنه
خلیفه شد بود وفات یافت و انیسه و شقران بقولی وی را آنحضرت صلعم وارث شده بود
از پدر خود و بقولی وی را از عبد الرحمن بن عوف خرید کردند و رباح و یسار و او را
عرنیون کشتند و ابو رافع وی را عباس بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گذرانیده بود وقتی که خبر اسلام عباس رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را آزاد
ساختند و در نکاح وی دادند سلمی را که مولاة آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و پس از وی
پسری متولد شد عبد الله نام که نویسنده امیر المومنین علی بود و ابو مویهبه و فضاله
و وی بشام وفات یافت و رافع این جماعه مذکورین را آنحضرت صلی الله علیه وسلم آزاد
کرده بودند و مدعم که او را رفاعه جذامی گذرانیده بود و وی کشته شد در غزوه
وادی القری و کرکره و او را ابوذر بن علی یمامی پیشکش فرستاده بود و آنحضرت او را آزاد ساختند
و زید جد هلال بن یسار و عبید و طهمان و مابور قبطی از هدیه مقوقس و واقد و ابو واقد
و هشام و ابو ضمیره وی از فی بود در حنین او را آزاد ساختند و ابو عسیب احمر نام

اسامی اعمام و عمات آنحضرت صلعم

اسامی موالی آنحضرت صلعم

وابو عبید و سفینه که نخست غلام ام سلمه بود بعد ازان او را آزاد کرد و شرط نمود مادام
که زنده باشد خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کند گفت اگر شرط نمی کردی نیز
مفارقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی کردم وابو هند وانجشه که حدی می گفت
شتران را وابو امامه و بعض اهل سیر بیش ازین شمرده اند **اسامی کنیزکان**
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سلمی وام رافع ورضوی وامیمه وام ضمیر وماریه وشیرین
وام ایمن که برکه نام داشت و در کنار داشته بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
شش کس از بنی قریظه ومیمونه بنت سعد وخضره وخوله **اسامی خادمان**
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انس بن مالک وهند واسماء دختران حارثه وربیعه
بن کعب اسلمی وعبد الله بن مسعود وعقبه بن عامر وبلال وسعد وذو مخمر یا ذو مخبر
که برادرزاده یا خواهرزاده نجاشی بود وبکیر بن شداخ لیثی وابو ذر غفاری **اسامی**
نگاهبانی کنندگان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سعد بن معاذ روز بدر حراست
کرد وذکوان بن عبد قیس ومحمد بن مسلمه انصاری روز احد حراست کردند وزبیر
روز خندق وعباد بن بشیر وسعد بن ابی وقاص وابی ایوب وبلال در وادی القری
وچون این آیت نازل شد والله یعصمک من الناس موقوف داشتند که کسی
نگاهبانی کند **اسامی ایلچیان** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب پادشاهان
روزگار عمرو بن امیه را بسوی نجاشی فرستادند ونجاشی لقب کسی است که پادشاه
حبشه باشد ونام وی اصحمه بود وترجمه اصحمه بزبان عربی عطیه باشد پس نهاد نامه
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر دو چشم خود وفرود آمد از تخت ونشست بر زمین
واسلام آورد ووفات یافت در ایام حیوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال
نهم پس آنحضرت صلعم غایبانه بروی نماز جنازه گزاردند ودحیه کلبی را بسوی پادشاه
روم ووی هرقل نام داشت پس ثابت شد نزدیک وی بدلائل نبوت آنحضرت صلی

اسامی نویسندگان آنحضرت صلعم

صلی الله علیه وسلم وقصد اسلام کرد قوم وی با وی موافقت نکردند وترسیدند از آنکه
اگر اسلام آرد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام و عبد الله بن حذافه بسوی
کسری پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامهٔ آنحضرت را پس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند خدا تعالی پاره پاره کناد پادشاهی او را پس عنقریب کشته شد
و حاطب ابن ابی بلتعه را بسوی مُقوقس فرستاد و مُقوقس لقب کسی ست که مصر و اسکندریه
در تصرف او باشد پس نزدیک آمد باسلام و هدیه فرستاد بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ماریهٔ قبطیه و شیرین و استر سفید که دُلدُل نام داشت و بقولی هزار دینار و بیست جامه
نیز و عمرو بن العاص را بسوی جَیفر و عبد الله پسران جُلَندی پادشاهان عمان پس هر دو
مسلمان شدند و مانع نیامدند عمرو را از آنکه از رعیت زکوة گیرد و در میان ایشان قضا
کند پس عمرو در میان ایشان می بود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفات
یافتند و سلیط بن عمرو را بسوی هَوذه بن علی رئیس یمامه پس وی اکرام سلیط
کرد و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته فرستاد که چه نیک چیزی ست
آنچه شما بسوی وی میخوانید و من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعض تصرف
در امر خلافت دهید پس آنحضرت صلعم قبول نفرمودند و هوذه مسلمان نشد و
شجاع ابن وهب را بسوی حارث غسانی پادشاه بلقا که شهریست از شام پس حارث
نامهٔ آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفت من با لشکر روانهٔ آن جهت میشوم پادشاه روم
از ینمعنی منع کرد و مهاجر بن اُمیه را بسوی حارث حِمیری در یمن فرستاد و علاء
بن الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی پادشاه بحرین پس مسلمان شد و ابو موسی
اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان
ایشان بغیر قتال **اسامی نویسندگان آنحضرت صلی الله علیه وسلم** خلفاء
اربعه و عامر ابن فهیره و عبد الله بن ارقم و اُبی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس

وخالد بن سعید و حنظلہ بن ربیع و زید بن ثابت و معاویہ و شرحبیل بن حسنہ

اسامی نجبای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آنانکہ بزیادت عنایت مخصوص بودند

خلفای اربعہ و حمزہ و جعفر و ابو ذر و مقداد و سلمان و حذیفہ و عبد اللہ بن مسعود و عمار

و بلال **اسامی عشرہ مبشرہ** خلفای اربعہ و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام

و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ بن عبید اللہ و ابو عبیدہ بن الجراح و سعید بن زید **اسامی**

دواب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اسپان دہ راس بودند و اینجا اختلاف

ہم ہست سکب و بروی روز احد سوار بودند پیشانی و قوائم او سفید بودند الادست

راست کہ برنگ بدن بود و اوراقرہی مناسب و ہمواری بدن بود آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم بروی مسابقت کردند پس سبقت کردند و خوشوقت شدند و مرتجز و ہمان است

آنکہ خزیمہ بن ثابت در حق او گواہی داد و لزاز از ہدایای مقوقس و لحیف ہدیہ ربیعہ

و ظرب ہدیہ فروہ جذامی و ورد ہدیہ تمیم داری و ضریس و ملاوح و سجہ کہ او را از

تاجران یمن خرید کردہ بودند و سبقت کردند بران سہ بار پس دست رسانیدند

برروی وی و گفتند ما انت الا بحر و بحر اسب کشادہ گام و جلد رو را گویند و از

استر سہ راس دلدل از ہدایای مقوقس و وی اول استری ست کہ در اسلام بر وی

سوار شدند و فضہ قبول فرمودند آنرا از ابی بکر صدیق و ایلیہ ہدیہ پادشاہ ایلہ

و در سرکار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دراز گوشی بود کہ او را یعفور می گفتند و نقل کردہ نشدہ

کہ از جنس گاو چیزی در سرکار آنحضرت بودہ باشد و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم

بیست ناقہ شیردار بودند در غابہ و آن موضعی ست قریب مدینہ و ہدیہ فرستاد

بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سعد بن عبادہ ناقہ شیردار از مواشی بنی عقیل

و نزد یک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ناقہ بود قصوی نام کہ بر وی ہجرت کردہ بودند

و چون وحی نازل میشد ہیچ چیز بر نمیداشت آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم الا قصوی

[Margin annotations (handwritten, partially legible): اسامی نجبای آنحضرت صلعم; اسامی عشرہ مبشرہ; اسامی دواب آنحضرت صلعم; و این نام وی بسبب خوبی آواز وی بود; و در قاموس نام وی قصوا بر وزن حمرا گفتہ]

گویند عضباء و جدعا نیز نام وی ست یکبار روزی با شتر اعرابی دوانیدند شتر وی
سبقت کرد و این معنی بر مسلمانان شاق آمد آنحضرت صلعم فرمودند لازم ست بر الله تعالی
که هیچ چیز از امور دنیا غالب نیاید الا وقتی او را مغلوب سازد و در سرکار آنحضرت
صد راس از بز میبود و بزی بود که برای بشیر خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مخصوص مهیا کرده بودند و خروسی بود سفید و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نه شمشیر بودند از انجمله ذو الفقار که از غنائم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخواب دیدند گویا در طرف وی شکستی افتاده ست
و تعبیر کردند که مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد و آن صورت بروز احد متحقق شد
و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی و بتار و حتف از انجمله شمشیر
مخذم و رسوب بود و دیگری که از پدر خود میراث یافته بودند و عضب که سعد بن
عباده گذرانیده بود و قضیب که وی اول شمشیری ست که آنحضرت صلی الله علیه
سلم او را حمایل کردند و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار نیزه بود نام یکی
مثنی و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست آمده بودند و نیم نیزه بود که بر داشته میشد
رو بروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عیدین و چوبکی بود سرکج بقامت یکذراع
نیم عصا که وی را عرجون می گفتند و عصای باریک که او را ممشوق می گفتند
و چهار کمان و یک ترکش و ترسی که بر وی صورت کرگس ساخته بودند بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برسم هدیه آمد آنحضرت صلعم دو دست خود را بر وی
نهادند پس آنصورت معدوم شد انس گفت رضی الله عنه نعل و قبیعه شمشیر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از سیم بود و درمیان نعل و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه چیزی ست که نزدیک
مقبض از سیم و غیر آن سازند و نعل چیزی ست که جانب باریک شمشیر از سیم و غیر آن سازند
و پیش آنحضرت صلعم دو زره بودند که آنها را از سلاح بنی قینقاع بدست آورده بودند یکی

ع بنی قینقاع بفتح قاف و ضم نون قومی از یهود در مدینه بودند

سعدیه و دیگر فضه و زرهی بود که او را ذات الفضول می گفتند پوشیدند آنرا در روز
حنین و گویند که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه سلم زره حضرت داود علیه السلام
بود آنکه ایشان روز قتل جالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت خودی بود که او را
ذو السبوغ می گفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم کمربندی بود از ادیم در وی
سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود و چون آنحضرت وفات
یافتند گذاشتند دو جامه حبره و حبره نوعی ست از چادر نامی یمن و ازاری یمانی
و دو جامه صحاری و قمیصی صحاری و قمیصی سحولی و جبه یمنیه و خمیصه یعنی چادر علمدار
و گلیمی سفید و چند کوفیه خرد غیر بلند سه یا چهار و لحافی رنگین بورس و پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ظرفی از چرم بود که در وی می نهادند آئینه و شانه عاج و سرمه دان
و مقراض و مسواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از چرم بود و حشو آن بجای
پنبه لیف خرما بود و قدحی بود که سه موضع بصفایح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله
از سنگ آوندی کلان از صفر که در وی حنا و وسمه می ساختند تا آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آنرا بر سر می نهادند وقتی که در سر اثر حرارت می یافتند و پیاله بود از شیشه
و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و پیاله بود کلان و پیمانه بود که بوی صدقه
فطر می پیمودند و چهارم حصه صاع بود و انگشتری بود از سیم که نگین وی هم از وی
بود بر آن کلمه محمد رسول الله کنده بودند و بقولی وی از آهن بود جای وصل نگینه
با حلقه بسیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو موزه
ساده هدیه فرستاده بود و پس آنحضرت صلی الله علیه سلم پوشیدند آنها را و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را گلیمی بود سیاه و عمامه که او را سحاب می گفتند و پیش آنحضرت جامه
بود برای نماز جمعه بجز آن جامه تا که سایر ایام می پوشیدند و رومال بود که می مالیدند
آنرا بر روی بعد وضو و از جمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن ست و او

واو بزرگترین معجزه هاست هیچ بشری مثل یک سوره ازان نتواند آورد و خبر داد از
اخبار گذشته و آینده مطابق واقع و ازانجمله شق صدر ست که در زمان خرد سالی
ملائکه سینۀ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم شگافتند و با یمان و علم پر ساختند و ازانجمله
آن ست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبر دادند قوم را از قصۀ اسرا و رفتن به بیت
المقدس پس کفار تکذیب کردند و بعض علامات بیت المقدس که آنحضرت صلعم
آنها را تامل نفرموده بودند پرسیدند پس خدایتعالی بیت المقدس را برآنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منکشف ساخت تا هرچه آن قوم می پرسیدند آنحضرت صلعم
بواقعی بیان میفرمودند و ازانجمله شگافته شدن ماه ست و ازانجمله آن ست که
قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بکشند چون آنحضرت صلعم
برآمدند این جماعه نظر بزمین افگندند و اذقان ایشان بر سینه های ایشان افتاد
پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش آمدند و بر سر ایشان استادند و یک مشت
خاک گرفتند و فرمودند که شاهت الوجوه و در روی ایشان انداختند پس نرسید
چیزی ازان سنگریزه ها بکسی از ایشان مگر کشته شد روز بدر و ازانجمله آنست که
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روز حنین انداختند یک مشت خاک در روی دشمنان
پس خدایتعالی آنجماعه را هزیمت داد و ازانجمله آن ست که چون آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم در غار پنهان شدند عنکبوت بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست
و ازانجمله آن ست که چون سراقه بن مالک تعاقب آنحضرت صلعم کرد وقت هجرت
غرق شدند قوائم اسپ او در زمین سخت و ازانجمله آنست که آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم دست خود رسانیدند به پشت بزغاله که هنوز نر بوی نرسیده بود پس شیر داد
آن بزغاله و همچنین بز ام معبد شیر داد حال آنکه شیر ده نبود و ازانجمله آن ست که آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دعا کردند برای عمر رضی اللہ عنه که خدایتعالی بسبب ایشان اسلام

را عزت دهد پس همچنان واقع شد و از انجمله آنست که دعا کردند برای علی کرم الله
وجهه که خدا تعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود در چشم
ایشان افگندند حال آنکه ایشان درد چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد
و هیچگاه بعد ازان درد چشم ایشان را عارض نگشت و از انجمله آنست که بچشم
قتاده بن النعمان زخم رسید و آب شده بر رخساره سیلان کرد پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آن چشم را بجای او نهادند پس آن چشم بهترین چشمان او
و با جمال ترین آنها شد و از انجمله آن ست که دعا کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برای عبد الله بن عباس که خدا تعالی او را تاویل قرآن و فقه فی الدین عنایت
کند پس همچنان واقع شد و از انجمله آن ست که دعا کردند به برکت در خرمای جابر
و وی بغایت قلیل بود پس جابر ازان حق غرما ادا ساخت و سیزده وسق باقی
ماند و از انجمله آن ست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس ازان باز
از همه پیشتر میرفت و از انجمله آن ست که دعا کردند برای انس به طول عمر و کثرت
مال و اولاد پس همچنان واقع شد و از انجمله آن ست که استسقا نمودند پس تا
یک هفته باران می آمد بعد ازان دعا رفع باران کردند پس منقطع شد سحاب
فی الحال و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم دعا کردند بر عتبة بن ابی
بهلاک پس او را شیر بکشت در زوراء از توابع شام و از انجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اعرابی را دعوت فرمودند باسلام گفت هیچ گواه هست بر آنچه
می گوئید فرمودند آری این درخت گواهی داد بعد ازان درخت را طلبیدند پس
پیش آمد ازو گواهی خواستند گواهی داد سه نوبت بعد ازان بجای خویش رجوع کرد
و از انجمله آن ست که امر کردند دو درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد ازان متفرق
شدند و از انجمله آنست که امر کردند انس را که برود بسوی درختی چند از خرما و گوید

(Marginal handwritten annotations: ازان وقت ۱۲ / حال آنکه از آسمان یک کلفت هم ظاهر نبود ۱۲)

وبگوید ایشان راکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرماید شمارا که فراهم آیید پس آمدند
پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند آمنس راکه ایشانرا بگوید که بجای
خویش بروند پس بجای خویش رفتند و از انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بخواب رفتند پس درختی زمین را کافته کافته نزدیک آنحضرت صلعم آمد و پیش
آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاد چون آنحضرت صلعم بیدار شدند اصحاب قصه
یعنی زمین را از هم جدا کرده
رابعرض رسانیدند فرمودند که این درختی ست که اذن خواست از پروردگار خود
که سلام کند بر من پس خدایتعالی اورا اذن داد و از انجمله آنست که سلام کردند بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم سنگ و درخت دران شبها که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مبعوث شدند که السلام علیک یا رسول الله و از انجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند که من می شناسم سنگی را که در مکه بر من سلام می کرد
پیش از انکه مبعوث شوم و از انجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
منبر ساخته شد ستونی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی تکیه کرده خطبه میفرمودند
ناله و فریاد کرد و از آن جمله آنست که تسبیح گفتند سنگریزه در دست آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و همچنین طعام تسبیح گفت و از انجمله آنست که کافران برای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در گوشت بز زهر مختلط کردند پس خبر کرد آن حضرت صلی الله علیه
وسلم را آن بز که در وی زهر ست و از انجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله
علیه وسلم شکایت کرد که مالکان او علف کم میدهند و کار بسیار میفرمایند و از آن
جمله آنست که ماده آهو بخدمت آنحضرت التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم وی را از قید خلاص کنند تا شیر دهد و بچه خود را و بعد ازان باز آید پس آنحضرت
صلعم اورا خلاص ساختند و او بشهادتین تلفظ کرد و از انجمله آنست که خبر کردند روز
بدر که فلان کافر اینجا کشته خواهد شد و فلان آنجا پس تجاوز نکرد هیچکس از ایشان

ازان محل کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای او تعین فرمودہ بودند و ازانجملہ آنست
کہ خبر دادند بآنکہ جماعۂ از امت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در دریا غزا خواہند کرد
وام حرام از ایشان ست پس ہمچنان واقع شد و ازان جملہ آن ست کہ خبر دادند
کہ عثمان را رضی اللہ عنہ بلای شدید پیش خواہد آمد پس این صورت واقع شد
در ہمان بلا مقتول شدند و ازان جملہ آنست کہ انصار را فرمودند کہ شمارا پیش آید
بعد از من آنکہ دیگران را بر شما ترجیح خواہند داد پس این صورت در زمان معاویہ
رضی اللہ عنہ واقع شد و ازانجملہ آنست کہ در حق حسن رضی اللہ عنہ فرمودند
این فرزند من سید ست و نزدیک ست کہ خدا تعالی صلح افگند بسبب وی در میان
دو گروہ بزرگ از مسلمانان پس ہمچنان واقع شد و ازانجملہ آن ست کہ آنحضرت
صلعم خبر دادند بقتل اسود عنسی کذاب شبی کہ گشتہ شد و بآنکہ کشندۂ او
کیست و وی در صنعا بود کہ شہری ست بہ یمن و ازانجملہ آن ست کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند ثابت بن قیس را تعیش حمیدا و یقتل شہیدا زندگانی
کند در حالی کہ ستودہ باشد و کشتہ شود در حالی کہ شہید باشد پس شہید شد روز یمامہ
و ازان جملہ آنست کہ مرتد شد مردی و پیوست بمشرکان پس خبر رسید بآنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ او بمرد فرمودند کہ زمین او را قبول نخواہد کرد پس ہر بار کہ دفن
میکردند زمین او را بیرون می انداخت و ازانجملہ آنست کہ شخصی بدست چپ
طعام میخورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند بدست راست بخور او بہانہ کرد
کہ نمی توانم کہ بدست راست خورم فرمودند توانائی مباد ترا پس بعد ازان نتوانست
کہ دست راست بردارد بسوی دہان خود و ازانجملہ آنست کہ داخل شدند روز فتح
مکہ در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبہ معلق بودند و بدست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
چوبکی بود پس اشارت میکردند بآن چوبک میفرمودند جاء الحق و زہق الباطل و

وآن بتان می افتادند و از انجملہ ست قصۂ مازن بن عضوبہ وحاصل قصہ آنست
کہ وی از جوف صنمی این کلمات بشنید یا مازن اسمع تسر + ظہر خیر و بطن شر +
بعث نبی من مضر * بدین اللہ الاکبر * فدع نحتا من حجر + تسلم من حر
سقر + وبار دیگر این کلمات شنید اقبل الی واقبل + تسمع مالا تجہل + ہذا
نبی مرسل + بوحی منزل + فآمن بہ کی تعدل + من حر نار تشعل + وقودہا
بالجندل + وایمنی او را باسلام آورد و از انجملہ ست قصہ سواد بن قارب
وحاصل این قصہ آنست کہ وی در جاہلیت کاہن بود کہ جن وی را از حوادث
مستقبلہ خبر میداد حتی وی سہ شب وی را ازبعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
وآنکہ اتباع دین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم البتہ می باید کرد خبر داد بموجب این خبر
مسلمان شد و از انجملہ آنست کہ گواہی داد سوسمار بہ ثبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم واز آن جملہ ست کہ آنحضرت خورانیدند ہزار کس را از یک صاع جو در غزوۂ خندق
پس ہمہ سیر شدند و طعام زیادہ بود از حال اول واز انجملہ آنست کہ توشہ لشکر آخر شد
پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جمع فرمودند بقایای توشہ و دعای برکت کردند
بعد ازان قسمت کردند آنرا در میان ہمہ لشکر پس کفایت کرد ہمہ را واز انجملہ آنست کہ
آورد ابوہریرہ رض بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک مشت خرما و گفت یا رسول اللہ
دعا کن برای من درین خرما برکت پس دعا کردند ابوہریرہ گفت آنرا در انبان
کردم و ہر چند می آوردم تمام نمیشد چندین وسق در راہ خدا صرف کردم و ہمیشہ از آن
میخوردم و میخورانیدم تا آنکہ عثمان رضی اللہ عنہ کشتہ شد آنگاہ برکت مفقود گشت
واز انجملہ آن ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعوت کردند اہل صفہ را برای یک
پیالہ از ثرید ابوہریرہ رضی اللہ عنہ گفت کہ پیش می آمدم و متعرض میشدم تا مرا نیز
خوانند تا آنکہ برخاستند قوم و نبود در پیالہ مگر اندکی در کنارہای وی پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

آن را جمع کردند یک لقمه شد آن را بر انگشتان خود بنهادند و فرمودند بخورید برکت
نام خدا گفت ابو هریره قسم بخدا که میخوردم ازان تا آنکه سیر شدم و ازانجمله آنست که
جاری شد آب از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه قوم آشامیدند
و وضو کردند و ایشان هزار و چهارصد کس بودند و ازانجمله آنست که آوردند بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیاله که در وی فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواستند
که انگشتان خود را دران پیاله نهند وی گنجایش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
چهار انگشت دران نهادند و فرمودند یاران بیائید پس همه وضو کردند و ایشان
میان هفتاد و هشتاد بودند و ازان جمله آنست که در غزوهٔ تبوک وارد شدند
بر آبی اندک که یک کس را سیراب کند و لشکر تشنه بود پس شکایت کردند بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را در آن
آب بخلانید پس جوش زد آب و سیراب شدند اهل لشکر و ایشان سی هزار کس بودند
و ازان جمله آنست که شکایت کردند قومی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آب
چاه ایشان شور است پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جماعهٔ از اصحاب تا آنکه
ایستادند بر چاه ایشان و آب دهن خود انداختند دران چاه پس جاری شد آب
شیرین هرچند آب می کشیدند منقطع نمیشد و ازانجمله آنست که آورد زنی بخدمت آن
حضرت صلی الله علیه و سلم کودک خود را که کل شده بود پس دست رسانیدند بر سر وی
پس هموار گشت موی سر او و دور شد بیماری او و اهل یمامه آنرا شنیدند پس آورد
زنی از اهل آنجا کودک خود را نزدیک مسیلمه کذاب و او دست رسانید بسر او پس آن
کودک کل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و ازانجمله آنست که بشکست روز بدر
شمشیر عکاشه پس عطا کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم چوب هیمه پس گشت آن چوب شمشیر
و ماند نزدیک او و ازانجمله آنست که در خندق سنگی پیش آمد که هرچند کلند می زدند در وی

درروی اثر نمی کرد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدست خودش زد پس گشت تل
که از هم پاشید و از آنجمله آنست که دست ساتیدہ پای ابی رافع که شکسته بود پس
درست شد گویا هیچگاه بیماری نداشت و معجزات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ازان زیاده تراند که کتابی احاطهٔ آن کند یا دفتری جمع نماید وفات یافتند آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بعد ازانکه بشصت و سه سال رسیده بودند و غیراین نیز روایت
کرده اند روز دوشنبه وقتیکه گرم شد چاشت بتاریخ دوازدهم از ربیع الاول و بیمار
ماندند چهارده روز و مدفون شدند شب چهار شنبه و چون نزدیک شد موت
بود نزدیک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیاله آب پس داخل میکردند در وی دست
خود را و مسح میکردند بوی روی خود را و میفرمودند اللّٰهم اعنّی علی سکرات الموت
خداوندا مدد کن مرا بر مشقتهای مرگ و چون مقبوض شدند حاضران آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم را آنجا در حجره پوشیدند و بقولی فرشتگان این چادر را
بودند دران وقت بعض اصحاب از فرط بیطاقتی انکار موت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کردند و این از عمر رض منقول ست و عثمان رضی اللہ تعالی عنه
گنگ شد و علی کرّم اللہ وجهه جا مانده شد و در اصحاب هیچکس ثابت تر از عباس
و ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنهما نبود بعد ازان مردمان از دروازه حجره شنیدند که
آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم غسل ندهید زیرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
طاهر و مطهر اند بعد ازان آوازهٔ دیگر شنیدند که آنحضرت را غسل دهید که گوینده
حرف اول شیطان بود و من خضرم و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین
کلمات اِنَّ فِی اللّٰهِ عَزَاءً مِنْ کُلِّ مُصِیْبَةٍ وَّخَلَفًا مِنْ کُلِّ هَالِکٍ وَّدَرَکًا مِنْ
کُلِّ فَائِتٍ فَبِاللّٰهِ فَثِقُوْا وَاِلَیْهِ فَارْجُوْا فَاِنَّ الْمُصَابَ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ
معنیش آنکه نزدیک خدایتعالی دلاسا ست از هر مصیبت و عوضی ست از هر میرنده

و ناتوانی ست از بهر فوت شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی وی رجوع نمائید تحقیق
مصیبت زده آنست که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف کردند اصحاب
در آنکه در حال غسل جامه ها از تن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کشند یا با جامه غسل دهند
پس خدا تعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد و گوینده که نمیدانستند که کیست گفت
غسل دهید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در جامهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس بیدار شدند و همچنان کردند و متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل
و قثم و دو مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد آنجا
اوس انصاری و علی رضی الله عنه دست بر شکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد
پس چیزی بیرون نیامد گفت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ لَقَدْ طِبْتَ حَیًّا وَمَیِّتًا درود خدا
بر تو باد پاکیزه در حال حیات و موت و تکفین کردند در سه جامه سفید سحولی و
سحول نام دیهی ست یمن دران جامها کرته و دستار نبود بلکه سه چادر بودند
که دران‌ها آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیچیدند بغیر آنکه هیچ دوخت باشد و نماز گزاردند
بر آنحضرت صلعم تنها تنها امامت نمی کرد ایشان را هیچکس و فرش کرده شد زیر
آنحضرت صلعم در قبر قطیفه سرخ که آنرا در حال حیات می پوشیدند شقران آن را
بقبر در آورد و کنده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم لحد و مضبوط کرده شد
بر آنجا نه خشت خام و اختلاف کردند اصحاب که لحد کنند یا شق و از اصحاب
یکی لحد می کرد و دیگری شق پس اتفاق کردند بر آنکه هر که پیشتر بیاید کار خود کند پس
لحد کننده بیامد و لحد کرد و اینهمه در خانه عائشه رض واقع شد و آنحضرت صلعم مدفون
شدند ابو بکر و عمر رضی الله عنهما وَصَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ

بعنایت ایزد بیچون باختتام رسید رساله سرور المحزون از تصانیف زبدة الابرار شاه
ولی الله محدث دهلوی در مطبع مصطفائی واقع شهر کانپور محله پتکاپور بتاریخ بست و سوم محرم سنه ۱۲۹۴ هجری